**فقه، جلسه 76: 3/12/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که در عدة رجعیه اگر شوهر از دنیا برود زن باید عدة وفات نگه دارد. چون روایات متعددی در مسأله هست، از جمله این روایت که با این سند نقل شده، محمد. این روایت‌هایش در باب ۲۰ از ابواب العدد جامع احادیث وارد شده که من به ترتیب روایت‌های این باب را می‌خوانم.

روایت اوّل، «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» عبدالله بن محمد بن عیسی با توجه به اکثار روایت بزرگان و همچنین روایت محمد بن یحیی بن عمران اشعری ازش و عدم استثناء ابن ولید و شیخ صدوق توثیق می‌شود. روایت صحیحه است.

«فِي رَجُلٍ كَانَتْ تَحْتَهُ امْرَأَةٌ فَطَلَّقَهَا ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا قَالَ تَعْتَدُّ أَبْعَدَ الْأَجَلَيْنِ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا»

این روایت بدواً قبل ان تقضی عدتها، اطلاق ممکن است ازش فهمیده بشود بین جایی که این عده، عدة رجعیه باشد یا عدة بائن باشد. ولی حالا در مورد عدة بائن آیا این مطلب هست یا نیست، این را باید با توجه به روایت‌های دیگری مطلب را مطرح کرد. خب این یک روایت اوّل.

روایت دوم «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام»

این بنابر مبنای اصحاب اجماع که، به اصحاب اجماع که برسیم سایر سند را نگاه نمی‌کنیم، روایت تصحیح می‌شود. البته مشایخ ابن ابی عمیر را که ما تصحیح می‌کنیم، مشایخ مستقیمش است، با واسطه‌اش تصحیح نمی‌شود. به هر حال این روایت روی مبنای اصحاب اجماع می‌شود تصحیحش کرد.

«عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام فِي رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ طَلَاقاً يَمْلِكُ فِيهِ الرَّجْعَةَ ثُمَّ مَاتَ عَنْهَا زوجها قَالَ تَعْتَدُّ بِأَبْعَدِ الْأَجَلَيْنِ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً»

که البته در مورد طلاق رجعی است، ولی یملک فیه الرجعة در سؤال سائل درج شده این مفهوم ندارد، ممکن است مطلقا این اعتداد داشته باشد. خب این هم این روایت.

روایت بعدی: «فِي رِوَايَةِ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثُمَّ إِنَّهُ مَاتَ قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا قَالَ تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ لَهَا الْمِيرَاثُ»

این لها المیراث، این روایت از جهت سندی معتبر هست، عثمان بن عیسی در طریق مشیخة صدوق به سماعة واقع هست، ولی عثمان بن عیسی ولو یک زمان واقفی بوده ولی قبل از وفات امام رضا علیه السلام از وقف برگشته، و روایت کسانی مثل ابراهیم بن هاشم که در طریق عثمان بن عیسی واقع هستند از عثمان بن عیسی بعد از استقامتش و توبه‌اش صورت گرفته. اضمار روایت سماعة هم اشکالی درش نیست، اینها همه بحث‌هایش در جای خودش شده.

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ» اینجا چون لها المیراث گفته، با توجه به روایت‌های متعددی که در مورد طلاق بائن می‌گوید که میراث ندارد، این لها المیراث مربوط به طلاق رجعی هست. اصلاً به طور کلی آن روایت هشام بن سالم هم شمولش نسبت به طلاق بائن روشن نیست، در خود آیة قرآن هم « **الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ**» و «**وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ**»‌ که آیة قرآن می‌فرماید، این مربوط به طلاق رجعی است. اطلاقش نسبت به مطلق طلاق خیلی واضح نیست. حالا بعضی روایات دیگر را هم می‌خوانم. خواهید دید که اینجوری، به طور مطلق کأنّ ذکر می‌کند بعد ازش استفاده می‌شود که مراد طلاق رجعی است. روایت‌های زیادی که به طور مطلق گفته که میراث در عده ثابت هست. در حالی که از روایت‌های روشن دیگر تصریح شده که میراث در عدة طلاق رجعیت، نه طلاق بائن، اینها پیداست که اطلاقاتش کأن به معنای مطلق نیست. مشکل هست روایت هشام بن سالم را ما مطلق بگوییم. حالا صرفنظر از آن بحث تناسبات حکم موضوع که وقتی طلاق، آن نکته‌ای که در روایات ما هست که چرا میراث نیست لانقطاع العصمة فیما بینهن، و این انقطاع عصمه که باعث می‌شود طلاق، این میراث نباشد، همین نکته هم در مورد عده می‌تواند ثابت باشد. عده یک چیز حرمت شوهر هست، باید یک نوع عصمتی باقی باشد که به جهت آن وفات منشاء ثبوت عده بشود. خب این هم این روایت.

روایت بعدی، روایتی هست که با این سند اینجا نقل شده، روایت ششم باب.

«عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيُّ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

در کتاب نکاح و طلاق تهذیب، روایت‌های زیادی با علی بن اسماعیل، یا علی بن اسماعیل میثمی آغاز شده. این گمان رفته که این علی بن اسماعیل میثمی، همان علی بن اسماعیل میثمی متکلم معروف هست. و بعضی از بزرگان گفتند نه این علی بن اسماعیل او نیست، و میثمی نیست. علی بن اسماعیل بن عیسی، پسر عموی احمد بن محمد بن عیسی است. من یک بحث مفصلی در ذیل روایت، رسالة بیت الاخیار فی آل میثم التمار، در این مورد کردم که در این‌که مؤلف این کتاب علی بن اسماعیل میثمی متکلم نیست بحثی نیست. ولی این‌که حتماً اسم مؤلف علی بن اسماعیل باشد تا ما بگوییم علی بن اسماعیل که متناسب این طبقه هست، علی بن اسماعیل بن عیسی هست، ما همچین دلیلی نداریم. قرائنی آنجا من ذکر کردم که این کتاب، کتاب علی بن مهزیار بوده. که علی بن مهزیار از این علی بن اسماعیل میثمی متکلم نقل می‌کرده. خلط شده بین کتاب شاگرد و استاد. و این مربوط به علی بن مهزیار است و سند روایت هم بنابراین معتبر هست. حماد، حماد بن عیسی است، عبد الله بن مغیره و ابن سنان، عبد الله بن سنان هست. سند، سند معتبری است.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثُمَّ تُوُفِّيَ عَنْهَا وَ هِيَ فِي عِدَّتِهَا أَنَّهَا تَرِثُهُ وَ تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا» این تعبیر ترث نشانگر این است که مراد طلاق رجعی است.

«وَ إِنْ تُوُفِّيَتْ وَ هِيَ فِي عِدَّتِهَا فَإِنَّهُ يَرِثُهَا وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرِثُ مِنْ دِيَةِ صَاحِبِهِ لَوْ قُتِلَ مَا لَمْ يَقْتُلْ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ»

خب این هم این روایت.

روایت بعدی، روایت «حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الحسن ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

حمید بن زیاد واقفی ثقه. حسن بن سماعة واقفی ثقه. محمد بن زیاد، ابن ابی عمیر معروف است

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثُمَّ تُوُفِّيَ عنها وَ هِيَ فِي عِدَّتِهَا قَالَ تَرِثُهُ وَ إِنْ تُوُفِّيَتْ وَ هِيَ فِي عِدَّتِهَا فَإِنَّهُ يَرِثُهَا وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَرِثُ مِنْ دِيَةِ صَاحِبِهِ مَا لَمْ يَقْتُلْ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ»

این همان روایت عبد الله بن سنان قبلی هست، فقط در این قطعه‌اش تعتدّ عدتها المتوفی عنها زوجها ندارد، ولی ذیلش می‌گوید «وَ زَادَ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ وَ تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا» این عبارت را حسن بن سماعة ظاهراً می‌گوید. «قَالَ الْحَسَنُ بْنُ سَمَاعَةَ وَ هَذَا الْكَلَامُ سَقَطَ مِنْ كِتَابِ ابْنِ زِيَادٍ وَ لَا أَظُنُّهُ إِلَّا وَ قَدْ رَوَاهُ» می‌گوید در ذهنم هست که محمد بن زیاد هم این تکه را در نقل شفاهی که نقل می‌کرد، نقل کرده بود، ولی در کتابش موجود نیست، ساقط شده و از قلمش افتاده. حالا ناسخین که کتابش را خواستند استنساخ کنند از قلمشان افتاده یا خود ابن ابی عمیر هنگامی که در کتاب می‌خواسته این قطعة «وَ تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا» فراموش کرده این عبارت را بیاورد. خب این هم این روایت.

روایت بعدی «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ» این یک طریق. که این طریق صحیحه است. طریق دوم علی بن حسن بن فضال عن عبد الرحمن بن ابی نجران و سندی بن محمد عن عاصم بن حمید حناط. این طریق دوم موثقه است به خاطر فطحی بودن علی بن حسن بن فضال.

طریق سوم «الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ» تا اینجا طریق صحیحه است. احمد بن محمد هم احمد بن محمد بن ابی نصر است. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ» محمد بن قیس که عاصم بن حمید ازش نقل می‌کند، محمد بن قیس ابو عبد الله بجلی هست که در وثاقتش بحثی نیست.

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ‏ أَيُّمَا امْرَأَةٍ طُلِّقَتْ ثُمَّ تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا» اینجا یک اضافه‌ای در آن، یک از نقل‌های روایت هست که این اضافه خیلی در بحث ما مؤثر است. در نقل تهذیب، جلد ۸، اینجا البته، اینجا چند تا نقل دارد، حالا من مراجعه نکردم، به هر حال در بعضی نقل‌هایش قبل ان تنقضی عدتها و لم تحرم علیه دارد. لم تحرم علیه معنایش این هست که قبل از این‌که زن به شوهر حرام بشود، به اعتبار این‌که دیگر بعد از خروج از عدة رجعیه زن به شوهر حرام می‌شود. این لم تحرم علیه باشد، معنایش این است که این عده، عدة رجعیه فرض شده، و علتی که اینجا ارث می‌برد و عده باید نگه دارد عدم حرمت هست که آن عصمتی که بین زن و شوهر وجود دارد، این لم تحرم علیه، آن نکته‌ای که علت ارث بردن و عدة وفات نگه داشتن، وجود عصمت بین زن و شوهر هست را خیلی خوب روشن می‌کند. ولی دو تکة روایت هر دو تکه لم تحرم علیه در بعضی نقل‌ها هست، در بعضی نقل‌ها نیست. در نقل کافی و تهذیب و استبصار، بعضی از نقل‌های کافی و تهذیب. به نظرم نقل‌های کافی و تهذیب آن نقل‌هایی که مربوط به کافی است. اصلش در نقل کافی هست. تهذیب و استبصاری که از کافی نقل کردند آن را هم با این عبارت دارند ولی در نقل‌های علی بن حسن بن فضال و نقل حسین بن سعید اینها این روایت نقل نشده است، که و لم تحرم علیه. به هر حال عبارت این شکلی است. البته یک نقل دیگری از همین علی بن حسن بن فضال هست، آن در مورد ارث است، نه در مورد همین تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا، آنجا بحث تحرم علیه را مطرح کرده، که احتمال دارد که این تحرم علیه از آنجا به، آن هم عین همین روایت هست که آن هم مؤید این می‌تواند باشد که این لم تحرم علیه در روایت بوده و به نظر می‌رسد یک روایت بوده و اینها با همدیگر متفاوت نیستند، دو تا روایت متعدد نیستند.

روایت دیگر این است: «عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَخَوَيْهِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام» من یادم رفت این را نگاه کنم، تصورم این هست که باید بین اخویه، برادران علی بن حسن بن فضال و عاصم بن حمید واسطه بخورد. حالا مراجعه نکردم ببینم همینجور هست، این تخیلی که من دارم درست است یا درست نیست، این را فراموش کردم مراجعه کنم. حالا مراجعه کنید ببینیم اینجا واسطه‌ای هست یا نیست. اگر واسطه هست واسطه کی است و آیا این سند را می‌شود از این جهت اعتبار بخشید یا نمی‌شود اعتبار بخشید. علی ای تقدیر اگر بحث واسطه‌اش را کنار بگذاریم، سند موثقه است، به خاطر فطحی بودن علی بن حسن بن فضال و برادرانش. البته این تکه‌اش مربوط به روایت ما نیست، ولی آن برای این‌که ما لم تحرم علیه، آن تکه‌اش را من این را خواندم.

«فِي الْمَرْأَةِ إِذَا طَلَّقَهَا ثُمَّ تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَ هِيَ فِي عِدَّةٍ مِنْهُ مَا لَمْ تَحْرُمْ عَلَيْهِ فَإِنَّهَا تَرِثُهُ وَ يَرِثُهَا مَا دَامَتْ فِي الدَّمِ مِنْ حَيْضَتِهَا الثَّالِثَةِ فِي التَّطْلِيقَتَيْنِ الْأَوَّلَتَيْنِ فَإِنْ طَلَّقَهَا ثَلَاثاً فَإِنَّهَا لَا تَرِثُ مِن‏ زَوْجِهَا وَ لَا يَرِثُ مِنْهَا وَ إِنْ قُتِلَتْ وَرِثَ مِنْ دِيَتِهَا وَ إِنْ قُتِلَ وَرِثَتْ مِنْ دِيَتِهِ مَا لَمْ يَقْتُلْ أَحَدُهُمَا صَاحِبَهُ»

که این یک مقداری روایت روشن می‌کند که موضوع ارث، طلاق رجعی است. وفات در طلاق رجعی هست که ارث آور است. و الا اگر در طلاق بائن باشد ارث آور نیست. خب این آن روایت را توضیح می‌دهد.

خب روایت بعدی همان روایتی بود که دیروز خواندیم و در مورد سندش بحث کردیم، مطلقة بائنه بود که در مورد متن سندش دیروز مفصل صحبت کردیم. و در اشارات این باب که دارد، یک تقدمه‌ای هست حکم طلاق مریض، یک روایتی داشت که آن را در جلسة قبل خواندم، آن روایت‌های متناسبش را خواندم که از آن هم استفاده می‌شد که در وفاتی که در طلاق باشد عده دارد، آن یک روایتی است که یک مقداری ممکن بود ازش کسی استفاده کند در طلاق بائن هم، در جایی که مثلاً طلاق مریض هست آنجا هم عده ثابت باشد، ولی خب توضیحاتش در جلسة قبل گذشت که آیا می‌شود آن روایت را اینجور معنا کرد، نمی‌شود، آن بحث‌هایش گذشت.

یک روایت دیگری که اینجا ما داریم، روایتی هست که در باب ۵۳ از ابواب میراث. اینجا حدیث ۸ آدرس داده، اشتباه است. ۸ درست نیست، ۶ و ۷ است. حالا ۸ هم روایت دیگر است آن به یک جهت دیگر ممکن است، ولی این آدرسی، روایتی که اشاره می‌کند روایت ۶ و ۷ است، ظاهراً یک روایت هم هست.

روایت: «مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام» البته یکی‌اش عن ابی عبد الله است، و یکی عن ابی جعفر، ولی احتمال این‌که اینها یکی باشند دقیقاً هست.

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ تَطْلِيقَةً عَلَى طُهْرٍ ثُمَّ تُوُفِّيَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَ هِيَ فِي عِدَّتِهَا قَالَ تَرِثُهُ ثُمَّ تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ إِنْ مَاتَتْ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ مِنْهُ وَرِثَهَا وَ وَرِثَتْهُ»

روایت دیگر علی بن حسن بن فضال عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ الْقَلَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَاحِدَةً ثُمَّ تُوُفِّيَ عَنْهَا وَ هِيَ فِي عِدَّتِهَا قَالَ تَرِثُهُ ثُمَّ تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ إِنْ مَاتَتْ وَرِثَهَا فَإِنْ قُتِلَ أَوْ قُتِلَتْ وَ هِيَ فِي عِدَّتِهَا وَرِثَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ دِيَةِ صَاحِبِهِ.»

خب این هم. البته اینها همه در مورد عدة رجعیه است.

یک روایت دیگری هست که من فکر می‌کنم این هم شاید بتوانیم ما ازش استدلال کنیم برای این‌که در طلاق بائن عدة وفات ثابت نیست، آن این روایت است.

«عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

اینها روایت هشتم از آن باب سابق هست، جلد ۲۹، صفحة ۴۲۴.

«عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْمُسْتَأْمَرَةُ فِي طَلَاقِهَا إِذَا قَالَتْ لِزَوْجِهَا طَلِّقْنِي فَطَلَّقَهَا بِأَمْرِهَا وَ رِضَاهَا فَإِنَّهَا تَطْلِيقَةٌ بَائِنَةٌ وَ لَا رَجْعَةَ لَهُ عَلَيْهَا وَ لَا مِيرَاثَ بَيْنَهُمَا وَ هِيَ تَعْتَدُّ مِنْهُ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ أَوْ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»

«وَ هِيَ تَعْتَدُّ مِنْهُ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ أَوْ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» ممکن است بگوییم این اطلاق دارد، یعنی حتی اگر در این فاصله در زمان عده هم شوهر از دنیا برود، که لا میراث بینهما مربوط به همان زمان هست، این سه شهر، یا سه قرء عده نگه می‌دارد. عده‌اش تغییر نمی‌کند، تبدیل نمی‌شود به عدة وفات، عدة وفات ندارد. به نظر می‌رسد بشود به این روایت هم تمسک کرد در اثبات این‌که در عدة بائن طلاق اگر رخ بدهد، عدة وفات جاری نمی‌شود. البته عرض کردم که روایت‌های متعدد، حالا در این باب روایت‌های متعددی هست در مورد این‌که تا وقتی که تنها در عدة رجعیه ارث هست، ولی در عدة بائن ارث نیست چون عصمت منقطع شده و با انقطاع عصمت دیگر ارث هم منتفی است، از این هم می‌شود استفاده کرد که عده هم همین است، عده به نکتة وجود یک نوع عصمت و احترامی برای شوهر هست. یک نحو ارتباطی بین زن و شوهر موقع وفات باید باشد، ولو ارتباطش، ارتباط زوجیتی نباشد، ارتباطی که در زمان عدة رجعیه ثابت هست، آن ارتباط کافی است، لازم نیست عده، ارتباط زوجیت باشد، ولی این‌که ارتباطی باید باشد، این از این روایات شاید بشود گفت استفاده می‌شود. این است که مجموعاً از این روایات شاید بشود گفت روشن هست که در عدة رجعیه اگر مرگ رخ بدهد، عدة وفات ثابت می‌شود و الا در عدة بائنه، عدة وفات ثابت نمی‌شود. البته اینجا اصل مسأله روشن هست، ولی یک نکته‌ای که مرحوم سید اینجا وارد بحثش می‌شود آن مهم است. مرحوم سید می‌فرمایند که بعد از این‌که آن چند تا روایت را آوردند، می‌فرمایند

«و مقتضى إطلاق جملة منها كإطلاق الفتاوى كفاية عدة الوفاة و إن كانت عدة الطلاق أطول، كما إذا كان حيضها في كل ثلاثة أشهر مرة» که فی کل ثلاثة أشهر مرة یعنی کمتر از سه ماه باشد. یعنی سه ماه کامل پاکی برایش عارض نشده باشد. فرض کنید کمتر از دو ماه و نیم یک بار خون می‌بیند. این دو ماه و نیم یک باری که خون می‌بیند اینجا باید سه تا حیض ببیند. که سه تا حیضش چه بسا، که معمولاً از عدة وفات بیشتر می‌شود. عدة وفات ۴ ماه و ۱۰ روز است، مثلاً این هر دو ماه و نیم خون می‌بیند دو تا خون هم بخواهد ببیند، در این فاصله می‌شود ۵ ماه، و از ۴ ماه و ۱۰ روز بیشتر می‌شود.

«و كما إذا كانت مسترابة حيث انّ عدتها ثلاثة أشهر بعد التسع أو بعد السنة فليس عليها حينئذ أبعد الأجلين، و إن كان مقتضى القاعدة ذلك» جایی هم که مسترابه باشد، مسترابه تا ۹ ماه یا یک سال اینجا صبر می‌شود بعد تازه سه ماهش شروع می‌شود. خب حالا این بحث‌هایش را بعداً باید مطرح کنیم. من همینجوری نگاه کردم دیدم مرحوم سید این بحثش را نیاورده، بحث مسترابه را، پیدا نکردم جایی مسترابه را بحث کرده باشد. فکر کنم به هر حال همین مسترابه را همینجا بحثش بکنیم مناسب باشد. حالا یک بار دیگر نگاه بکنم جای دیگری بحث مسترابه را اگر نیاورده همینجا روایات این مسأله را بررسی کنیم، اینجا در کلام آقای خویی در منهاج الصالحین و آقای حکیم، به نظر منهاج الصالحین مسأله‌اش هست، براساس آن ممکن است بحث را دنبال کنیم.

خب ایشان می‌گوید

«فليس عليها حينئذ أبعد الأجلين، و إن كان مقتضى القاعدة ذلك، و المراد من قوله علیه السلام أبعد الأجلين في الخبر» مراد از خبر، خبر هشام بن سالم است.

«خصوص عدة الوفاة حيث انّها نوعا أبعد الأجلين لا الأبعد فعلا فإنّه علیه السلام فسر الأبعد بعدة الوفاة»

ایشان می‌گوید که این‌که در این روایت تعتد بابعد الاجلین تعبیر کرده، این مراد عدة وفات هست که چون نوعاً عدة وفات از عدة طلاق طولانی‌تر است، ابعد الاجلین نوعی را ملاک قرار داده. خود روایت ابعد الاجلین را تطبیق کرده بر عدة متوفی عنها زوجها.

من فرصت نکردم فحص کامل بکنم. کلمات متأخرین نگاه می‌کردم، در کلمات معاصرین، مرحوم امام را فقط دیدم که ایشان در مورد مسترابة بالحمل احتیاط کردند. گفتند فیها محل تأمل و هم در حاشیة وسیله این را آوردند، بعد هم داخل متن تحریر الوسیله کردند که اینجاها باید احتیاط کند و اینها. حالا نمی‌دانم خصوصیتی ایشان برای این قائل هست بر مسترابة بالحمل یا اینجوری که مرحوم سید احتیاط کرده، این را می‌خواهد بفرماید که عدة طلاق جایی که اطول باشد امثال اینها، که اینجا شاید مناسب باشد که در کل این مورد، احتیاط بشود، نه خصوص مسترابة بالحمل. حالا باید دقت کرد که آیا یک نکتة خاصی در مسترابة بالحمل هست یا مراد این هست، جایی که عده، عدة طلاق اطول باشد، آنجا آیا مراعات عدة طلاق لازم هست یا مراعات عدة طلاق لازم نیست، مربوط به این صورت به طور کلی باشد، نه خصوص مسترابة بالحمل. علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که، حالا برگردیم یک بار دیگر روایات مسأله را با دقت بهش توجه کنیم. به نظر می‌رسد که ما خب دو تا روایت داریم که ابعد الاجلین را به عدة متوفی عنها زوجها، یا اربعة اشهر و عشرا تطبیق داده. به نظر می‌رسد که نه این‌که ابعد الاجلین مراد ابعد الاجلین نوعی است. شاید اینجوری معنا نکنیم. بلکه بگوییم مراد صورت متعارف است. این دو تا روایت ناظر به صورت متعارف بودند که در صورت متعارف عدة متوفی عنها زوجها ابعد الاجلین است. به قرینة تطبیق ابعد الاجلین بر عدة متوفی عنها زوجها ما می‌فهمیم که این صورت متعارف را بیان کرده. ولی خب این روایت صورت متعارف را بیان کرده، دلیل بر این نیست که سایر روایت دیگر، اطلاقاتی که ما داریم که می‌گوید سألته، مثلاً مثل روایت سماعة، سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثُمَّ إِنَّهُ مَاتَ قَبْلَ أَنْ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا قَالَ تَعْتَدُّ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا، این را ما بگوییم که اختصاص دارد به جایی که عدة وفات ابعد الاجلین باشد. نه ممکن است عدة وفات ابعد الاجلین نباشد، و عدة دیگر ابعد الاجلین باشد. ممکن است بگوییم به اطلاق این روایات تمسک می‌کنیم بر ثبوت این حکم در، مجرد این‌که آن موارد را حمل بر متعارف کنیم به قرینة تطبیق ابعد الاجلین بر عدة وفات، باعث نمی‌شود که سایر روایت باب را ما بخواهیم تطبیق بکنیم بر خصوص صورت متعارف. به نظر می‌رسد فرمایش مرحوم سید درست باشد و آقایان دیگر هم که همین مطلب را فتوا دادند، همین مطلب درست باشد. بله، مطلبی که مرحوم امام فرمودند احتیاط استحبابی در موردش واقعاً جا دارد، ولی این‌که در حدی باشد که بخواهیم احتیاط وجوبی در موردش بشود شاید مشکل باشد. این تکة بحث تمام، یک ادامه‌ای در عبارت سید هست که آن را باشد فردا توضیح می‌دهم.

من حالا یک نکته‌ای را اصلاحی می‌خواهم بکنم در بحثی که در جلسة قبل داشتم، ما دو تا روایت نقل کردیم در مورد مرتد، یک روایت ابی بکر حضرمی، یک روایت عمار ساباطی، ما می‌خواستیم روایت عمار ساباطی را به روایت ابی بکر حضرمی برگردانیم، ولی بعد همچنان که بعضی از دوستان هم تذکر دادند و بعد من مراجعه کردم، دیدم که نه مسأله اینجور نیست، روایت ابی بکر حضرمی باید توجیه بشود. صحبت این‌که از روایت ابی بکر حضرمی استفاده می‌شد که عدة مرتد، عدة زنی که شوهرش مرتد شده، عدة طلاق هست. ولی از روایت عمار ساباطی استفاده می‌شد که عده‌اش، عدة وفات هست. در مورد مرتد فطری، که عده‌اش، عدة وفات است. که با کلمات فقها. حالا من خیلی از کلماتشان را دیدم، ولی همه را یادداشت نکردم، بعضی از عبارت‌هایشان به طور مطلق گفتند عدة مرتد، عدة وفات است، مثل کافی ابو الصلاح حلبی، ولی مجموعاً از مجموع عبارت‌ها اینجور به دست می‌آید که این شاید یک نوع مسامحه در تعبیر باشد. بین مرتد فطری و مرتد ملی فرق هست. و حالا من ۲ تا عبارت را یادداشت کردم، این عبارت را می‌خوانم.

این عبارت تحریر الاحکام علامه است، جلد ۴، صفحة ۱۸۳.

«المرتدّ عن فطرة تبين زوجته في الحال، و تقسم أمواله بين ورثته و تعتدّ عدّة الوفاة من حين الارتداد، و عن غير فطرة تعتدّ من حينه عدّة الطلاق.» این عبارت تحریر.

مرحوم علامه در تبصره یک عبارتی صفحة ۱۳۷، یک عبارت دیگر مختصری دارند که مرحوم آقای حکیم هم در منهاج الصالحین، جلد ۲، صفحة ۲۸۶ همان عبارت را بعینه آورده. «عدة المرتد عن فطرة عدة الوفاة، و عن غيرها عدة الطلاق»

مرحوم آقای خویی این عبارت را یک قدری تغییر دادند، عبارت را از ایهام خلاف مقصود دور کردند. چون عدة المرتد عن فطرة ظاهر بدوی‌اش ممکن است این باشد که خود آن مرتد باید عده نگه دارد. در حالی که مراد این نیست. مراد این است که اگر کسی مرتد شد زنش باید عده نگه دارد. یعنی عدة زنی که شوهرش مرتد شده مراد هست، که در عبارت تحریر دیدید که عبارت قشنگی بود. این است که مرحوم آقای خویی اینجوری عبارت را تغییر دادند در چاپ‌های اخیر منهاج الصالحین، جلد ۲، صفحة ۲۷۰، «عدة زوجة المرتد عن فطرة عدة الوفاة و عدتها عن المرتد عن ملة عدة الطلاق» که عبارت قشنگ‌تری است و در منهاج الصالحین آقای خویی و بالتبع منهاج الصالحین بزرگان دیگری مثل آقای وحید و آقای تبریزی و دیگر بزرگان این مطلب دنبال شده. خب این، این بحث.

حالا در ذیل روایت ابی بکر حضرمی، مرحوم شیخ طوسی هم به همین مطلب اشاره کرده که روایت ابی بکر حضرمی ولو بدواً ممکن است تخیل بشود که مربوط به مطلق مرتد هست، ولی این مربوط به مرتد ملی است. من حالا عبارتش را می‌خوانم، جلد ۱۰، صفحة ۱۴۲.

روایت این هست: محمد بن علی بن محبوب عن ایوب عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» ایوب باید ایوب ابن نوح باشد.

«قَالَ‏ إِذَا ارْتَدَّ الرَّجُلُ عَنِ الْإِسْلَامِ‏ بَانَتْ‏ مِنْهُ‏ امْرَأَتُهُ‏ كَمَا تَبِينُ الْمُطَلَّقَةُ ثَلَاثاً وَ تَعْتَدُّ مِنْهُ كَمَا تَعْتَدُّ الْمُطَلَّقَةُ فَإِنْ رَجَعَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ تَابَ قَبْلَ أَنْ تَتَزَوَّجَ فَهُوَ خَاطِبٌ من الخطاب وَ لَا عِدَّةَ عَلَيْهَا منه و تعتد منه لغیره و ان مات او قتل قبل العدة» یعنی قبل انقضاء العدة «اعْتَدَّتْ مِنْهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا و هِيَ تَرِثُهُ فِي الْعِدَّةِ وَ لَا يَرِثُهَا إِنْ مَاتَتْ وَ هُوَ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَام‏»

بعد در ذیلش مرحوم شیخ همین مطلب را اشاره می‌کند.

«قال محمد بن الحسن: هذه الرواية مختصة بمن كان كافرا فأسلم ثم ارتد» یعنی مرتد ملی.

 فإن من هذه صفته يجب على امرأته إذا ارتد عدة الطلاق و يعتبر رجوعه إلى الإسلام بكونها في العدة و بانقضائها فإن رجع قبل انقضاء عدتها ملك العقد و إن رجع بعد أن مضت عدتها فقد ملكت نفسها فأما إذا كان مسلما ابن مسلم ثم ارتد» یعنی مرتد فطری باشد «فإنه يجب على امرأته عدة المتوفى عنها زوجها حين ارتد لأنه في حكم الميت لوجوب القتل عليه على كل حال و قد تقدم ذلك في رواية عمار الساباطي عن أبي عبد الله علیه السلام في أول الباب.» که روایتی هست در جلد ۱۰، صفحة ۱۳۶، رقم ۵۴۱ که روایت دوم باب هست این مطلب را آورده که تعتد امرأته عدة المتوفی عنها زوجها. که البته آن تصریح دارد کل مسلم بین مسلمَیْن، یا بین مسلمِیْن، که در واقع اشاره به بین مسلمَیْن و بین مسلِمِیْن اشاره به فطری بودن این مرتد هست. و این‌که فطری بوده این شخص، نه این‌که اوّل کافر بوده بعد مسلمان شده و دوباره برگردد. من فکر می‌کنم روایت ابی بکر حضرمی را بشود حمل کرد بر مرتد ملی. به دلیل این‌که مرتد، کسانی که مسلمان باشد کافر بشود، این اینقدر زیاد نیست، کسی که قبلاً کافر بوده، دوباره مسلمان شده، خیلی وقت‌ها اینجور افراد دوباره برمی‌گردند به همان دین سابقشان، مرتد فطری شاید کمتر مرتد ملی باشد، بنابراین اطلاق روایت ابی بکر حضرمی را شاید بتوان به مرتد ملی حمل کرد. بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به نحوة عمل اصحاب و فهم اصحاب روایت ابی بکر حضرمی باید توجیه بشود. خب این بحث تمام، ادامة بحث در جلسة آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان